

ببیند بین الباقی خیرای تو چه نسائی با سناد خود روایت از بریده از پدر خود کرد که او گفت یکس منجوس تر
 تر من از علی نبود تا آنکه اولی آدمی از قویش دست میداشتم و علی را ملامت نمودم پس بنمیز فرستاد خالد
 و لید را سردار لشکری ساخته پس من بعبیت او رفتم و بهیت او نمیرفتم مگر بعد اوة او با علی پس خالد را سزا و محمی با
 از جیان کفار پس خالد بنی فرست که کسی را بر آن تقسیم و تخمین آن بغربس پس آنحضرة علی را فرستاد بسوا و در بیان
 موصوفه بحال حسن و ضیاء و صبا و بل افضل از همه سیران حسینه بود پس علی را فتنید و تخمین تقسیم کرد و آن را حسینه و
 خمس افتاد پس آنجا رفتم پس این بیت بنی آمد پس از آن تخمین کرد خمس آل محمد را پس آنجا رفتم پس آل علی آمد
 پس علی با دارا بر دوش از ساعتی نزد ما علی آمد و از سر علی قطرات آب میکیدند پس ما بلی گفتیم این تقاطر آب از چه
 در تو میبینم پس علی فرمود که آیا آنجا رید موصوفه ندیده بودید او در تقسیم خمس الطهیت بنی افتاد بود پس از آن دو نفر
 آل علی آمد و من در اجماع کردم و الحال عسل حبابه از آن کردم و این تقاطر از آن مثل میباش پس خالد شکوه علی را
 بنی نوشت و مرا فرستاد و ادبوی بنمیز برای تصدیق تخریضه کتابت خود و برای تصدیق مقالات خود از آنجا علی گفته
 بود پس تمیز خط خالد زردنی خوانده میشد من میگفتم در لغظ بلفظ علی همین گفته دگره خالد است گفته و بنمیز فرمود علی را
 هست گفته از آنچه بنام خالد گفته و ادبیت که خالد علی اعتراض را به ما رید کرد و علی گفت ترا چه دخل در بهم خودم میباش
 و خالد در تیل قال گفت ای علی من طول در لسان منامی سخت تر و نیز تر در مقال زبان از قوم و علی در جواب
 فرمود ساکت باش تو فاستی من از کرده تو اخذ دشمنی و زبانم تیرش شمشیر ظاهر اسلام آوردی حضرت بنمیز در همه این مقال
 را تصدیق کرد مگر آنکه اهل تیسر پس پدر بریده میگوید که بنمیز دست مرا گرفته فرمود ای بو بریده تو دشمن میدانی علی را
 من عرض کردم آری پس بنمیز فرمود او را دشمن او اگر تو محبت او داری پس بنمیز کن محبت او را و قسم بخدا یکجا نمرد
 قبضه قدرت دست البته هم آل علی خمس فضل اکثر از چهار میبند بود پس بنی بریده میگوید قسم بخدا احدی نبود زردن
 افضل احب از علی و عبدالله بریده میگوید بخدا قسم احدی فاصله نبود میان من میان بنمیز سوای پدر ما اشکال در
 چه سبب است که جم غفیر از صحابه کینه و عداوة علی داشتند سوای جمعی دیگر چون ابن مسعود و ابوذر و عمار و مقداد و سلمان
 و ابویوب و معاذ جبل و عمار و اشال اینها سخنان آنها بودند و با اهل بیت نبوة موافق کمال متبسم شده جواب
 در این باب باند اگر خوبی شرح ابن ابی الحدید را ملاحظه کن تا این سر وقت شوی و او گفته که اصل منبع بغض و عداوة
 عائشه و خصمه و زوجه بنی بودند اما آثار با و یار و صحابین و در فرایه کبر و عظمیم بتا بقدر فاقه آنها منغض
 این بیت شدند و تفیلش از آن بین اما جواب کاتبین نفاق و موافق بود و قرآن از این نفاق

شهادت علیا فی الرجة یثبدا صحابا یکر مع رسول الله ۴ یوم غدیر خمر ما قال فقام اناس فشهدوا انهم سمعوا

رسول الله قال منکنت مولا ۲ فعلی مولا ۳ اللهم وال من الیاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من

ابغضه انصر من نصره ۴ توجه امام نسائی باسناد دیگر خود از عمرو ذی مرئی روایت کرده که من بیستم علی او در مقام حبه

قسم میداد صحاب محمد را که کدام یک شمشیده باشد که در غدیر در باره من چه میفرمود پس ستاده شد باعتی از مردم پس

آنها گواهی دادند که تحقیق باگوش خود شنیدم که پیغمبر او را از زور و مقام غدیر حدیث منکنت مولا ۳ فعلی مولا ۴ فرمود

و بعد بلاغ این حدیث دعا کرد بار خدا یاد دست و آبر هر که علی را دوست دارد و دشمن در هر که علی را دشمن دارد و دست او

دوست علی را و منبغض در منبغض علی را و یاری کن یا در علی را تشریح بداند که کثرت اخبار و استشهادهای علی از حدیث

ولایت تواتر ثابت میباشد پس معلوم شد که این استشهادهای و کرامات از امر محب و ناصر بودن علی بخلق نمیشد

بل این امری عظیم غیر این میباشد و آن بنسب از امامت و امامت دیگر چیزی نمیشد پس جعل از وی ثابت شده

قال النسائی ذکر الفرق بین المؤمن والمنافق ترجمه

امام نسائی فرمود اینجا بیان حدیثی است که موجب فرق و مبدائی بیان مومن منافق باشد حدیث ایشاننا احمد بن

شعیب قال اخبرنا ابو کرب محمد بن العلاء الکوفی قال حدثنا معاویه بن الاعمش عن عبد بن ثابت عن نزه بن جیش

عن علی قال الله الذی فلق الحبة و بر الشعرة انه لعهد النبى الامی صلعم لا یحبنا الا مومن ولا یبغضنا الا منافق

توجه امام نسائی باسناد خود از زر بن جیش از حضرت امیر روایت کرده که علی قسم خورد و بخدا ای که شگافه را

و می آفریند او میان را نیست جز این نیست البته عهد بسته پیغمبر امی با من که دوست نمیدارم اگر مومن و بعضی

عناوین اردو مکر منافق حدیث ایشاننا احمد بن شعیب قال اخبرنا و اصل بن عبد الاعلی بن و اصل الکوفی قال حدثنا

و کعب عن الاعمش عن عبد بن ثابت عن نزه بن جیش عن علی قال لعهد النبى الامی صلعم لا یحبنا الا مومن ولا یبغضنا الا منافق

توجه امام نسائی باسناد دیگر نیز از زر بن جیش از حضرت امیر روایت کرده که پیغمبر شایق و عهد با من بست باینکه نخست

اینست پیغمبر نیست که دوست نمیدارم اگر خاص مومن خالص و بعضی و عناد من ندارد مگر خاص خالص منافق

حدیث ایشاننا احمد بن شعیب قال اخبرنا ابو سعید بن عینی قال انبانا فضل بن سنان قال انبانا الاعمش

عن عدی عن نهر قال قال علی لعهد النبى الامی صلعم لا یحبنا الا مومن ولا یبغضنا الا منافق

توجه امام نسائی باسناد دیگر از زر روایت کرده که حضرت امیر سنان فرمود که تحقیق عهد بست با من نبی امی

که این است جز این نیست دوست نمیدارم اگر خاص مومن عداوت دشمنی تو ندارد مگر خاص منافق تشریح مقام

تفتی چند مرتبه اول با این حدیث حدیث قدسی هم احمد و عاقل ابو نعیم در حدیث معراج روایت کرده اند قال ابی

صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی لعهدی ان طیباً لا یجهد الامون ولا یبغضه الا منافق وجعلته امام اولیائی
النجینی خدا بتمام قیام تو سین عهد با من بست که تحقیق علی را دوست نیدار و مکر مومن خالص بغض و ندارد
مگر منافق خالص و گویند علی را مقتدای مطاع اولیائی خود سید همه است او شیر و پید دلیلی

مناوی در مرویه قدسیه نیز روایت کرده اند که خدا فرمود لولا علی لعرفت حربی ولا اولیائی ولا اولیاء علی
یعنی اگر وجود علی در عالم موجود نمی بود هر آینه شناخته نمی شد گروه من و نه دوستان من و دوستان پیغمبران من
ثانی ازین قسم احادیث اکثر از تو اتراند از همه اینها تو از ثبات شد که علی و محبت او عین ایمان و موجب شناخت

و امتیاز مومن از کافر و منافق میباشد در هر ترمه که از سید خدای روایت کرده سخن معشر الانصار بغیر المنافقین
بغض علی یعنی ما گروه انصار در عهد رسول بعد از ایشانیم منافق را بجا و او علی در صواعق و فردوس
روایت کرده که بغض علی نیست مگر ولاده او یا از زنا یا از حیض میباشد و ایضا در روایت دیگر است من لم یعرف

حق عترتی الی قوله هو لا حدک ملت اما منافق اما ولدنا نیه اما من حملت امه فی غیر طهر یعنی هر که حق ذریه
من نداند لقبه ازین سه حال خارج نیست یا منافق یا مولود از زنا یا مادرش حال حیض بوده باشد ایضا در
صواعق است من ابغضنا اهل البیت حشره الله یوم القیمه یهودیا و ان شهدن لا اله الا الله یعنی هر که خدا و با اهل

نبوة وارد او روز قیمت یهودی محشور شود اگر چه کفر لاله الا الله بگوید در صواعق روایت کرده من است اهل بیت
فاغایوتد عن الله و الا سلام و من اذانی فی عترتی فلیه لغت الله پیغمبر فرمود هر که بدگوید البسب من اجزاین نیست او
متردد گردید از خدا و از دین هلام برآمده و هر که از این کند مراد اهل بیت او لغت خدا بود در فردوس دلیلی نیز از معاویه

بن جنه مرویت قال یا علی ما کنت ابالی من منافقین و هو یبغضک مات یهودیا و نصرانی یعنی پیغمبر فرمود
که من میباید میگویم هر که از امت من ببرد او بغض تو باشد البته یهودی یا نصرانی میبود در فردوس روایت
کرده از سعد و قاص قال من اذ علیاً فقد اذانی و علیه لعنة الله هر که اذتیه کرد علی را تحقیق اذتیه کرد مرا و برو

لغت خدا و تبلیه هر گاه تو این واضح شوی بغضان ما عنان و ست کنندگان اموی و مروانیه که تا نهار ماه
بعد هر نماز در هر مسجدی در قلمرو خود و خطیبهای طیفه خوار را بر آن بر وضع حدیث در مدح معاویه و در معائب علی
تکرار کردند چگونه منافق معاویه معاند علی را خلیفه رسول میدانی و بغیر محمد شین این زبان زیاده تر لازم است

که بغیر حدیث متفق علیه است و بغیر قرآن عوار و لغزب غیر آل نبی و حرة طاهره او نکند و برای و قیاس

ندومر موعوده بنا بر قمار ایجا هم نمایند و ترک تقلید و اجتهاد اینها هم مکنند تبصره بدانکه در لسان شریقه نفاق
عبارة از کتمان کفر و اظهار ظلمات آن از ایمان و سلام میباشد و برای همین منافق بآیه ان المنافقین الذین

الاسفل من النار در اشد عذاب نار طبقه هفتم جنم از کرده کافر زیاده تر میباشد عیاذ بالله عننا مع المؤمنین جميعاً

قال لئن سألني ذكركم ضرب المثل الذي ضرب به رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي عليه السلام ترجمه امام نسائی فرمود که اینجا بیان میشود حدیثی که

بطور تمثیل بنام امیر امثال آن زود برای حضرت علی علیه السلام **حدیث** ابنا نا احمد بن شعيب قال خبرنا ابو

جعفر محمد بن عبد الله بن المبارك الخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال حدثنا ابو جعفر الازهر عن الحكم

بن عبد الملك عن الحارث بن حصين عن ابي صادق عن ربعين بن ناجد عن علي قال قال رسول الله صيا على فيك

مثل من عصى ابغضته اليهود حتى اقموا امامه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له توجه امام

نسائی با سنا و خود از ربعین بن ناجد از حضرت امیر روایت کرده که حضرت رسول فرمود ای علی در تو مماثلت و مشابهت

از عیسی میباشد مشمن و دشمن او را یهود و اما آنکه متمم گردانیدند مادر او را و دوست دشمن او را نصاری تا آنکه بمقامی فرود

آوردند که مقام و مرتبه او بدشت تشریح بدانکه مراد از این طایفه تفریط و افراط میباشد اما اهل تفریط

بسر آنها اینجا انانی اند که حضرت امیر را خلیفه منصوص نمیدانند و آنها دو فرقه اند **أولهما** خوارچ آنها مگر حضرت

چون یهود عیسی اند تا اینها فرقه که آنحضرت را بدرجه چهارم چون مجبولین خلق میدانند من الله و اما

اهل افراط آنها اینجا غلاة و فرقه مفضله و صوفیه طولیه چون نصاری عیسی را خدا و پسر خدا میدانند پس

فرقه که من الدحیین باشد و عالی از افراط و تفریط او طایفه اهل بیت است که علی را امام با فصل سجایبی مقرر من الطام

عمو میدانند چنانچه طایفه عیسی را بنی الله میدانند و از خود علی مرتبت قال علی قد هلك في اثنان محب ال و منقض

قال یعنی حضرت امیر فرمود که تحقیق درین هلاک میشوند دو طایفه یکی است ظوکننده دوم دشمن انکارکننده

قال النسائي ذكر منزلة علي بن ابي طالب وقربه من النبي صلى الله عليه

والرسول نزوا وحبك رسول الله صلعم ترجمه امام نسائی فرمود اینجا حدیث بیان

نوبتی در منزله و مرتبه علی و نزدیکی و قرب او نزد پیغمبر و افعال و محبت آنحضرت بعلی ابن ابیطالب **حدیث**

ابنا نا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسماعيل بن مسعود البصري قال حدثنا خالد بن شعيب عن ابي اسحاق عن

العلاء قال سئل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين تولوا اليوم التقى اجمعان نقاب الله عليه ثم اصلا

ذنباً فقتلوه و سئل عن علی فقال لا تسئل عن ذنوبی قرب منزله من رسول الله **توجه** امام نسائی باسناد خود از
 طار روایت کرده و گفت سوال کرد مردی عبد الله بن عمر را از حال مال عثمان پس ابن عمر گفت که عثمان از جهل
 بود که پیغمبر را گذشته گریخته بود و روز مقابل شدن جماعت در قتال احد پس از فرار عثمان خدا تو به عثمان را قبول
 کرد پس از آن او گناهی دیگر کرد پس بوقوع آن گناه کشتن او را مسلمانان از اصحاب رسول تابعین پس سوال کرد
 او را از علی پس ابن عمر گفت که پرسش از او ایامی نبی قرب مرتبه و منزله او را نزد پیغمبر **حدیث** اخبرنی احمد

بن شعیب قال اخبرنی هلال بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسین قال حدثنا زید بن اسحاق
 عن العلاء عن غرار قال سئلت عبد الله بن عمر فقلت لا تجدنی عن علی و عثمان قال ما هذا بینه من

رسول الله و لا احد من عنده غیره و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظیما یوم احد فعفی الله عنه و اذنب ذنبا
 صغیرا فقتلته **توجه** امام نسائی از غرار روایت باسناد خود کرد که من سوال کردم ابن عمر را پس گفتتم آیا حدیث میکنی مرا
 از علی و عثمان یا ابن عمر گفت اما علی پس این شخصی بود که خانه او از خانه پیغمبر یعنی خانه او خانه پیغمبر یکی بود و مال
 خانه نبی بود و همین مرتبه او کافیت با و حدیثی از و بغیر این بود دیگر نیکم یعنی او با پیغمبر شب و روز یکجا بود و اما
 عثمان پس تحقیق او گناهی عظیم در روز احد کرد پیغمبر را بدست کفار نهاده خود گریخت پس خدا عفون گناه از کرده
 گناهی صغیر شد و دیگر کرد پس شام مردم اسلام تقبل او را و دید او را یعنی تعافه عاله و مرتبه این دو شخص بهمین بکس دریا

یشود **حدیث** اباننا احمد بن شعیب قال اخبرنا احمد بن سلیمان الرهاوی قال حدثنا عبد الله قال اباننا

اسرائیل عن اسحاق عن العلاء بن غرار قال سئلت ابن عمر هو فی مسجد رسول الله عن علی و عثمان لا ما

فلا تسئل عن ذنوبه و انظر الی قرب منزله من النبئ ما فی المسجد بیت غیر بینه و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظیما

بیم التقی الجماعه عن الله عنه و غفر له و اذنب ذنبا دون ذلك فقتلته **توجه** امام نسائی باسناد خود

از غرار این غرار روایت کرده و گفت که من سوال کردم ابن عمر را و او در مسجد نبوی بود از علی و عثمان پس ابن عمر

اما علی پس از مرگ او حال او از من پرسش نگاه کن بسوگمال قرب منزله او نزد پیغمبر چه در مسجد نبوی خانه احد نبود

غیر خانه علی و همین بیت بر او مرتبه او و اما عثمان پس او گناهی بزرگ و عظیم کرد و روزیکه با هم طاقی

شدند و بوقت قتال عثمان پیغمبر را گذشته فرار کرد پس اعفوا کرد او و امر زید گناهمن فراریان شما را و بعد آن گناه

کتر از آن در میان شما کرد پس بجهت همان تقبل او را و **حدیث** اخبرنی احمد بن شعیب قال اخبرنا احمد

بن یعقوب بن اسحاق قال حدثنا ابو موسی و هو محمد بن موسی بن اعرین قال حدثنا ابی هريره عن سعید

بن یعقوب بن اسحاق قال حدثنا ابو موسی و هو محمد بن موسی بن اعرین قال حدثنا ابی هريره عن سعید

ابن عبید قال جاء رجل الى بن عمر فسئله عن علي فقال لا تسئلني عن علي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول الله
قال فاني ابغضه قال ابغضك الله عز وجل ترجمه امام نسائي باسناد و دیگر از سعید بن عبیده روایت کرده که آمد مرد نزد
ابن عمر پس پرسید او را از حال علی و ابن عمر گفت سوال کن از مرتبه علی و لکن نگاه کن بسوی خانه او که یکی از خانهای پیغمبر یعنی
خانه علی و بنی مکی بود پس سائل گفت که تحقیق من بفضیل و دارم این عمر باو گفت که دشمن با تو را خدا عزوجل حدیث
اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن العلاء بن هلال قال حدثنا زهير قال حدثنا ابي اسحاق قال سئل ابو عبد الله

بن خالد قتم بن العباس من ابى زهير قال سئل عن علي بن ابي طالب قال ان كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزو ما قال ابو عبد الرحمن بن ابي زهير
بن ابي انيسه فقال خالد بن قتم ترجمه امام نسائي باسناد و دیگر روایت کرده که ابو عبد الرحمن بن خالد از ابن عباس پرسید که
بچه سبب حضرت امیرت نبی شد ابن عباس فرمود که علی تحقیق اقول هما قرابه و صحابه پیغمبر ملحق شد و سخت تر از همه
با آنحضرت ملازم میگردد پس امام نسائی فرمود مخالفه ابو اسحاق کرد زید بن انیس و زید بن خالد بن قتم یعنی ابو عبد الرحمن از
خالد سوال کرد و او پرسید خالد بن قتم **حدیث** اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي اسحاق

عبيد الله عن زهير عن ابي اسحاق عن خالد بن قتم انه قيل له ما لعلي و مرث جدك رسول الله ص و زوجك وهو عه
قال ان عليا كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزو ما ترجمه امام نسائي باسناد و دیگر از ابو اسحاق او از خالد بن قتم روایت کرد
که گفته شد خالد را که بچه سبب علی وارث شد بنی را و جدت عباس ارث او شد و حال آنکه عباس عم پیغمبر بود و خالد بن قتم
در جوابش گفت تحقیق علی اولی همه قرابه و صحابه پیغمبر ملحق شد سخت تر از آن حضرت سمیت است **حدیث** اخبرنا احمد

بن شعيب قال اخبرني عبد الرحيم المروزي قال بنا انا عمر بن محمد قال انما نأبوا من بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان
بن بشير قال سئلت ابا بكر عن النبي ص فسمع صوت عاتشة عاليا وهي تقول اللهم قد علمت ان عليا احب اليك من اقاموك

اليها ابو بكر ليظنها وقال يا بنت فلانة اراك ترفعين صوتك علي رسول الله ص قاصدك رسول الله ص و خرج ابو بكر
مغضبا فقال رسول الله ص يا عاتشة كيف رايتك من الرجل ثم استاذن ابو بكر بعد ذلك و قد اصطلح رسول الله ص
وعاتشة فقال ادخلاني في السلك كما ادخلتني في الحرب قال رسول الله ص قد فعلنا ترجمه امام نسائي از نعمان بن بشير
روایت کرده که اذن دخول گرفت ابو بكر بنی یعنی اذن خواست ابو بكر که حاضر خدمت سرور عالم فآدم شود پس
در این مین ابو بكر شنید آواز بلند عاتشه را و آنحضرت میگفت قسم بخدا البته من را قسم که تحقیق علی تیر دوست تر است
از پدرم پس ابو بكر قصد طپا پنجه زدن بجایش کرد و گفت بجای نشای دختر فلانی می نینم که تو بلند میکنی آواز خودت با آرزوی
پیغمبر چه از پیغمبر آواز بلند منهی عنه و قرآن موجب جبه عمل صوت است پس پیغمبر ابو بكر را از زون باو باز داشت ابو بكر

غضبناک بر عایشه بود برآمد پس پیغمبر فرمود ای عایشه چگونه دیدی مرا که از زون اینم رود و در کرم ترا پس از آن
 ابو بکر بار دیگر اذن دخول خواست حال آنکه چهار ترازع درین خود با هم پیغمبر و عایشه صلح کرده بودند پس ابو بکر گفت
 که ای پسر و دشمنم داخل در صلح سازید چنانچه مراد داخل در حال جنگ ترازع خود کرده بودید پس پیغمبر با ابو بکر فرمود این
 خود صلح کردیم تشریح مقام مقتضی چند امر است اول ازین و هر شد که عایشه ناراض از بنی شده ترازع با بنی میکرد که چرا
 علی را از ابو بکر محبوب تر داری و اعتراض بر بنی حرام بالاتفاق است ثانی رفع صوت از صوت پیغمبر نیز حرام گناه

کبیره منی عنه موجب جمل اعمال افح شود و حضور نبی می باشد بقوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
 صوت النبی الی قوله جنت لعمالکم و حال آنکه این آیه و سوره بطور نبی و زجر خاص در ابو بکر و عمر نازل شده بود و بعد
 نزول این روزی عمر ابو بکر را میگفت یا داری که این در تو من خاص نازل شد چمن و تو رفع صوت پیغمبر پیغمبر
 با هم میکردیم و عمر با میگفت که من بخلاف تو عهد اکلام میکردم کما رواه البخاری کتاب تفسیره تنبییه این تعرض دلیل
 قطع است که ازواج داخل آیه تطهیر نیست زیرا که بحضور نبوی این کبر کبار از عایشه بعمل آمد و محال است که بخلاف قرآن اعلام
 عالم القیوب توقع آید و الا کذب غلات قرآن بطور می آید چه اگر عایشه در آیه طهاره شامل میبود البته این کبر کبار نبی
 و حضور نبوی از و بطور و بوقوع نمی آمد و بعد او بر غلات امر و مخی مع خطاب معنی با و و قرن بی بیو کن لا بد جن تیر

بجاهلته لاوی عایشه رفتار کرد و جنگ عمل رفت هزار اهل اسلام را درین حرب قتل رسانید و مع ذلک و عا طهارت
 ازواج ضروری البطالانت و سیاق اقبل با بد آیه تطهیر بخروج عایشه از شمول نیز سلب و نفی محض میکنند چه این اقوال ثابت بنده است
 رفیع عالی فریاد میکند که ازواج در آیه تطهیر اصلاً و ابداً شامل نیستند ثالث بوقوع قبایح از عایشه ابو بکر اراده کرد
 او هم کرده غضب از عایشه برآمد و جنگ عایشه ابو بکر گمان کرده که مبادا پیغمبر عایشه را از جهال زوجیت بر آورد بصحبتین
 و قبایح بار و بر آمده تماس کرد که مر با جهالت مصاحبه کمال داخل خانه سازید چنانچه مر با جهالت حرب داخل کرده بودید این حرب
 صحیح است که عایشه با پیغمبر جنگ کرده و ابو بکر را برای نمودن حال عایشه طلبیده بود چه عایشه میگفت علی را چرا دست
 زدی من را بی و ایند او بخش اعتراض حضرت سول از اعظم کبار بموجب الذین یغادون الله و رسوله و الذین

امنوا الا یتیرا حدیث اخبرنا محمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم بن سليمان اللخمي قال

ابو عبينه عن اميه عن ابي اسحاق عن جميع وهو ابن عمير قال دخلت مع ابي علي عایشه وانا غلام فذكرت لها
 حديثاً فقالت ما رأيت رجلاً احب الى رسول الله منه ولا امرأة احب الى رسول الله من امرته فوجه الامام
 باسناد خود روایت کرده از جمیع بن عمیر که من داخل شدیم با پدرم بر عایشه و من طفل بودم پس او ذکر علی کرد عایشه گفت من ندیدم

مردی که او دوست تر از پیغمبر از علی باشد و ندیم زنی را دوست تر از آنحضرت از زوی علی باشد **حکایت**

انها نا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي كعبه قال حدثني عبد العزيز بن الخطاب قال ثنا محمد بن يسع اعل بن

مرجاء الزبيدي عن ابي اسحاق الشيباني عن جميع بن عمير قال دخلت مع ابي علي عائشة فمعها ما اتسها من زواجر اهل الجاه

عز فكانت سئلتني عن رجل اعلم احدنا كان احب الي رسول الله منه ولا احب اليه من امرته ترجمه نسائي باسناد و يگر از

جميع بن عمير روايت کرده که من داخل شدم با مادر خود بر عائشه پس من شنيدم جميع آنچه سوال کرد و پرسيد او را او درم

از پس پرده از احوال علي و عائشه گفت که سوال کردم مرا از حال مردی که نيامد نم احدی را که دوست تر بسوی حضرت

پیغمبر از علی بوده باشد و نمیدانم و نمیشناسم ترا حدیثی که ترا آنحضرت دوست تر از زوجه او حضرت زهرا باشد **حکایت**

اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان بن جعفر الاحمر عن

عبد الله بن عطاء عن ابي بريد قال جاء رجل الى ابي فسله اي الناس احب الي رسول الله فقال كان احب الي

الي رسول الله من النساء فاطمه و من الرجال علي قال ابو عبد الرحمن ان عطاء ليس بالقوي الحد ترجمه امام نسائي

از پدر بریده روايت کرده باسناد خود که او گفت مردی آمد بسوی پدرم و از پدر پرسید که کدام یک دوست تر بوده نزد

پیغمبر پس پدرم گفته که بود دوست ترین من نزد پیغمبر فاطمه هر دو از مردان علی بود و نسائی گفته که این عطاءوی

و نقل حدیث نیست که شرح بدانکه ازین صحاح احادیث قطعی شد که حضرت علی از کل مردان و حضرت زهرا از

کل زنان محبوب تر از پیغمبر بودند و هر که محبوب ترین خلائق نزدیک انبیا باشد او محبوب ترین خلائق نزد خالق میباشد

و مع حسن حدیث طیرت اللهم انكفي باحبا خلقك اليك لياكل هذا الطير معي فجااء علي فاكلهما

قال النسائي ذكر منزلة علي من رسول الله صلى الله عليه وسلم

عند خواله مساء بيتا وسكونه عندك ترجمه امام نسائي فرمود اينجا بيان مرتبه علي

نزد پیغمبر میباشد که علی شبانگاه داخل خانه نبوی میشد و سکوت و آرام میفرمود و نزد پیغمبر **حکایت** اخبرني احمد

بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الله بن جبير قال حدثني زيد بن

الحرف عن ابي ذر عن ابن عمر بن عمر بن جبير عن عبد الله بن جبير انه سمع عليا يقول كنت ادخل على الله كل ليلة

فان كان يصلي سجد فدخلت وان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت ترجمه نسائي باسناد خود از ابن جبير از عبد الله بن

يحيى روايت کرده که او شنيد علي را که میفرمود من وقتیکه بر پیغمبر داخل میشدم و شب بیدار گزینم و در نماز بود آنحضرت در نماز

تسبیح بلند میخواند بان افهام علی میکرد که بیا و اگر آنحضرت در غیر نماز بود صریحا اذن دخول میداد و من داخل بر آنحضرت

یشتم حدیث اثبانا احمد بن شعیب قال اخبرني ذكرها بن يحيى قال حدثنا محمد بن عبيد بن ابي كامل قال اخبرنا عبد

بن زياد قال حدثنا عمار بن القعقاع بن الحارث عن الحارث عن ابي ذر عن ابن عمر بن عبد ربه عن

عبد الله بن يحيى قال قال علي كانت لي ساعة من السحر اخل فيها على سوا الله صلى الله عليه وسلم فان كان في

صلوة سبج وكان اذنه وان لم يكن في صلوة اذن لي ترجمه نسائي باسناد ويكران يحيى بروايت کرده که حضرت

علی فرمود و ششم من همیشه ساعتی از سحرگاه شب خاص با پیغمبر تنها پس اخل میشدم بخانه پیغمبر بر آنحضرت پس اگر

پیغمبر نماز میبوسید و تسبیح را بلند میخواند و آن بجای اذن داخل میگردید و اگر نماز نبود و اذن صبح میداد و در بر او داخل میشدم

قال النسائي ذكر اختلاف علي لمغيره في هذا الحديث ترجمه

امام نسائي فرمود که اینجا بیان اختلاف الفاظ از مغيره میباشد حدیث اخبرني احمد بن شعیب قال اخبرني

محمد بن قدامة المصعب قال حدثنا جرير بن مغيره عن الحارث عن ابي ذر عن ابن عمر قال قال عبد الله

بن يحيى عن علي قال كانت لي من رسول الله ساعة من السحر اتقنه استاذنت وان وجد ترعيل سبج وان وجد

فان فا اذن لي ترجمه نسائي باسناد يحيى از حضرت امیر روایت کرده که آنجناب فرمود که بود نماز پیغمبر ساعتی

سحرگاه شب خاص مقرر می آمد و اذن دخول میگرفتم **و اگر آنحضرت رومی یا تم در نماز من تسبیح آواز بلند میکرد و**

اگر میافتم او را فارغ از نماز اذن صبح بمن میداد و بهر دو حال داخل بر آنحضرت میشدم حدیث اخبرنا احمد

ابن شعیب قال اخبرني محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن مغيره عن الحارث العجلي عن ابن يحيى

قال قال علي كان من رسول الله امد خلان مدخل بالليل ومدخل بالتهار فكنت اذا دخلت بالليل تمنح لي

قال ابو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مديك في اسنادة ووافق علي قوله تمنح ترجمه امام نسائي باسناد

دیگر از ابن یحیی روایت کرده که حضرت امیر فرمود که بود برای من نزد پیغمبر و دخل یکوقت دخول شبانگاه دیگر وقت

دخول روزانه پس قتی که من شبانگاه داخل خانه آنحضرت میشدم سر فافهامی باذن دخول میکرد برای من و نسائی

فرمود که مخالفت عارث کرد شرحبیل و نسائی این حدیث موافقت کرد با و در لفظ تمنح حدیث اثبانا احمد بن

شعیب قال اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا ابوسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن مديك

الجعفري قال حدثني يحيى الجعفي عن بابيه وكان حنا مطهر علي قال قال علي كانت لي منزلة

من رسول الله لم يكن لاحد من الخلاق فكنت اتيه كل سحر فاقول السلام عليك يا نبي الله فان تمنح

انصرفت الي اهلي و الا دخلت عليه ترجمه نسائي باسناد دیگر از پدر حضرت می که صاحب مطهره علی بود روایت کرده و

آن طرفی چون افتاب و لوطه برای طهارت میباشد و گفت که حضرت میفرمود که بود مرا مرتبه نزد پیغمبر و نبود آن مرتبه احدی را
از مخلوق قریب و صحابه سوائی من پس من آمدم نزد پیغمبر هر سفرگاه و گفتیم السلام علیک ای نبی الله پس اگر آنحضرت تفرغ
میفرمود بر میگرددیم بسوی اهل خانه خود و اگر تفرغ نیکو در پیش اهل شوم اگر تفرغ شرح تمام مقتضی چند است اول پیغمبر
در اذن دخول علی در حال نماز خود و چیزی مقرر کرده بود و احدی همایند تسبیح خواندن تا اینها تفرغ و
در غیر نماز اذن صحیح پس علی بسامع این دو چیز بلا رتبه همیشه داخل میشد بر بنی اشکال این خبر مطهره که اگر تفرغ نیکو
ترد اهل خود بر میگرددیم این منافاة بین دارد اخبار کثیره بالا و برویات دیگر مدین جفا ایدانکه قاعده
کلیه تزویج و محدثین اینست که خبر واحد معارض منافی صحاح کثیره نباشد اگر معارض شود پس اگر امکان تاویل
خبر واحد مطابق صحاح باشد تاویلش کرده شود و الا ترک و معطل شود و لکن تطبیق در بین اخبارها ممکن اولی از ترک آن
میباشد و تاویل صحیح بگمانم آنکه این اخبار علی تفرغ شاید در بدایه ایام باشد و بعد چندی تسبیح و تفرغ علامت اذن دخول
الی آخر عمر مقرر با هم فرموده باشد و الا تطیل این خبر لازم باشد ثانی وصول علی بنحانه نبوی هر وقت شب ضروری
با اتفاق است ممکن و محقق علی بود و هیچ کس از صحابه و قریب را این ممکن و میسر نبود چه علی محرم اسرار نبوی و محرم خفا حضرت
تقریباً تقال آتی و بموافاتی در بین این هر دو حضرات و بمصاهرتی و بیرون او ولی خدا حضرت و وی نبی و
خلیفة او بر امت اولیاد نماز بدخول بر او در خانه او هر حال بود ثالث این دلیل بر اقرابت و خصیت علی نزد نبوی بود و
هرگاه اقرب شخص منازل و تزویجی باشد پس و افضل و اکمل از کل قریب و صحابه باشد پس افضل و اکمل محکوم او در
عقل و نقلاً اقیح میباشد سابع آنکه آنکه نزد اول و اکمل و علم خلق هر وقت آمد و رفت ممکن بل واقع باشد پس آن
شخص قطعاً اعرف و اعلم بان شخص و همه احوال کل و جزا و بالتفصیل بالضرورة میباشد بالنسبه تا آنکه گاه میرسیدند
پس او اکمل و اعلم قریب و صحابه فی کل و البجز میباشد پس علی اعرف و اعلم و افضل و اکمل خلق و قریب و صحابه
و مطاع همه آنها و حاکم بر کل و جواً عقلاً و سماً است پس گردانیدن اعلم افضل و اکمل با مطاع غیر اعلم و اکمل
و محکوم او نتیج در هر حال میباشد قطع نظر از خصوص قرآنی و احادیث متفق علیه است صریح بر این اندک خاص است از هر
سها عایشه میگویی که علی بر بنی همیشه شب و روز آمده تنها از با هم نشسته سرگوشی و راز گوئی بهم میکرد و این پیغمبر هم در
ترمدی و مشکوفاً از جا بر رویست قال دعی رسول الله صلی الله علیه و آله انما انتجته و لکن الله انتجته انجیته یعنی یوم الطایف پیغمبر تنها از لشکر

برآمده با علی راز و اسرار گوئی میکرد و صحابه گفتند که راز گوئی پیغمبر با سر عم خود بسیار طول کشید پس پیغمبر فرمود
تفرغ و مشکوفاً از جا بر رویست قال دعی رسول الله صلی الله علیه و آله انما انتجته و لکن الله انتجته انجیته یعنی یوم الطایف پیغمبر تنها از لشکر

من خاص ما زو اسرار گویی با و میکنم و لکن خدا او را برای اسرار و راز گویی خود برگزیده و با و راز میگوید تنبیه از این
ثابت شد که محل و قابل اسرار الهی و راز گویی نبوی از کل قرابه صحابه اصلاً و ابداً کسی نبود سوای علی و از اینجا واضح شد و
تسمیه علی از هماء و القاب بارده او مظهر العجائب مظهر الغرائب سرانده الوهیب پس آن کس که خزانه اسرار الهی و محل رازهای
نبوی باشد چگونه بمقام رابع گشته و شمرده شود و آیه اذن و اعیبه یعنی گوش شنونده و نگه دارنده باتفاق مفسرین
علی میباشد تفسیر کلمات و کبیر و کشف البیان ملاحظه کن تا بدانی علم علی چه دست **حدیث** ابنا نا احمد بن شعیب قال

اخبرنا محمد بن بشیر قال حدثني ابوالمساور قال حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن هند الجعفی قال قال علی كنت اذا سئلت

رسول الله اعطاني اذا سئلت ابتداءً ترجمه امام نسائی باسناد خود از بنده یا بنیل بجلی روایت کرده که حضرت
امیر فرمود من وقتیکه سوال میکردم حضرت رسول را از علم من عطا میفرموده و وقتیکه ساکت میماندم خود آنحضرت ابتداءً و بریانی
علم میفرمود **حدیث** ابنا نا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثني الاحمش بن عمرو بن مرة عن

ابو الجعفی عن علی قال كنت اذا سئلت اعطيت واذا سئلت ابتداءً ترجمه امام نسائی باسناد خود از ابو الجعفی
روایت کرده که حضرت امیر فرمود وقتیکه من پیچیدگی را میپریدم سوال از علم میگردم من عطا میفرمودند و وقتیکه خاموش
میماندم خود آنحضرت مرا بی سوال میدادند و میفرمودند **حدیث** اخبرنا احمد بن شعیب قال اخبرنا ابو سفيان

سعيد قال حدثنا حجاج عن ابي جريح او بن خديج قال حدثنا ابو حرب عن الحسن الاسود ورجل اخر عن ابراهان

قال قال علی كنت والله اذا سئلت اعطيت واذا سئلت ابتداءً قال ابو عبد الرحمن ابن جريح لروى سمع من
ابو حرب ترجمه امام نسائی باسناد خود از زازان برود و زازان بنده روایت کرده که حضرت امیر فرمود بودم بعد از قسم وقتیکه سوال
میکردم می پرسیدم پیچیدگی را بمن میداد و میفرمود و وقتیکه من خاموش میماندم ابتداءً کرده میشدم در بیان از جانب آنحضرت
تشریح اینهم مخصوص بجلی بود و دیگر ارجال سوال و ابتداءً از جانب خود آنحضرت موعظاء
مکن نبود چه آیه سیر نوشته اند که اگر پیچیدگی در غیظ و غضب می بود احدی را از قرابه صحابه مجال سخن نماند
نبود چه همه بخوف او سزایند الا علی و غیظ و غضب با و همیشه هم کلام میشد و **ایضاً** عند التقاء بعد سلام

بیک دیگر علی همیشه منی میگفت رفع الله او اهل الله منزلتک نبی جواب او میفرمود و رفع الله کعبتک

قال للنسائی ذکرها اخص به امیر المؤمنین علی من صعوداً

علی منکلی لنبی و هو ضا لنبی صلی الله علیه و آله و سلم

ترجمه امام نسائی فرمود اینجا بیان آن فعل حضرت علی است که بآن مخصوص بود از بنده شدن علی

برود و شاه مبارک سید خلیف و الامیر و سوار و دشمن پیغمبر حضرت امیر را برای کسرتهای کعبه مظهر حلالت ابنا
 احمد بن شعیب قال اخبرنا احمد بن حرب قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حکيم الملايين قال حدثنا ابو مریم قال
 قال علی انطلقت مع رسول الله حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله علی منكبى فحضرت به فلما راى رسول الله
 صنعى قال لی اجلس فجلست فقول نبی الله و جلس وقال صدق منکون فصعد علی منكبى فحضرت رسول الله وقال
 علی علیه السلام فانه تجلی الی الی لوشنت لملت اتوسع فصعد علی للكعبة وعلیها تمثال من صفر
 او لغاس فجلست اعانجرا نریله بین او شمال وقدام و من بین یدیه و من خلفه حتى اذا استمكنت منه
 قال نبی الله صلواتی قد نزلت فی فتنکسرت کما تکر القوا ارید ثورت نزلت فانطلقت انا و رسول الله صلی الله
 علیه و آله یتسبیح حتى نوارینا بالیق حشینه ان تلقى احد من الناس و الله تم اعلم ترجمه امام نسائی باسناد
 خود روایت کرده از ابو مریم که حضرت امیر فرمود که من قسم با پیغمبر تا آنکه رسیدیم کعبه مظهر پس پیغمبر برود و شاه از من سوار شد پس
 بر ما تمام با و پس پیغمبر برگاه دید حضرت من فرمود نشین پس شستم من و پیغمبر فرود آمد از شاهانهای من پس با من حضرت
 برود و شاه مبارک آن سید عالم و آدم سوار شد حضرت امیر فرمود در آن وقت تمثال من میشد و پیغمبر که من قریب بسطح
 فلک سیده ام و از بخور آسمان بوقت بطرف و سطح آسمان من مکبم میرسم پس من بسطح کعبه بلند شدم و بر او تصویرات
 جسمی یعنی تبهای جسم منصوب ببار بودند از برنجی یا از سی یا از آگینه همه آنها بودند در آنجا اجنبانیدم بطرف چپ
 و رست پیش من آنکه تمکن شدم پس پیغمبر فرمود مرا بید از از پس اندام در زمین سیده شکست چون شکستن آگینه
 و شیشها پس فرود آمد از کعبه و از شدم من پیغمبر پیش پیش من میرفت تا آنکه پوشیده شدیم بجانها بخوف آنکه بر ما
 طاقی ماکسی از مردم کفار شود و این از بر آنها ظاهر شده باشد و خدا بخوبی میدانت احوال ما هر دو را تعیینه این
 کسراصنام خاص است نبی و علی و در هر جا خصوصاً در کعبه مظهر کعبه کفار بلد واقع شد و از کتب سیر و مخازی
 و تواریخ و تفسیر این حال تبیین خواهد شد و ایبه قل بهل دخلی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق
 و اجعل فی منزلت سلطانا نصیرا و کسراصنام نازل شده و سلطان یاری بنده که نبی من انداماید شده او خاک
 علی بن ابیطالب است لهذا در اینجا پیغمبر فرمود ان الله تعالی اعطی کل نبی یتروا علی لی یروهم علی بن ابیطالب
 و رواه سید علی همدانی فی موده القرنی از زید بن حارثه روایت کرده قال ان الله تعالی
 سوسى لعصا و ابراهیم النار و عیسی نکلمات التی کان محیی للموتی و اعطانی هذا یعنی علیا و کل نبی یتروا
 و هذا یتروا و الائمة الطاهرین من اولادک آیات ربی و لن تخلوا الارض من الايمان ما یبقی الله احدا

من ذریته و علیهم یقوم القیمة و مثل این جمعی روایت کرده یعنی پیغمبر فرمود تحقیق خدا عطا کرد موسی عصا و انبیا را
 را مار و موسی کلماتی که آن نده میگردم و گانز او عطا کرد من از امام معجز این شخص را یعنی علی را و برای سهری آتی
 است و این علی آیه نبوة معجزه من میباشد و اما اطهار را از اولاد علی طاهرا و معجزات پروردگار بر این میباشد و
 زمین خالی نیماند از ایمان تا وقتیکه باقی بگذارد خدا یکی را از ذریه علی و بر آنها قائم میشود قیمة کبری و باینکه و تیلود شاهد
 منه این شاهد نبوة سید الانبیا علی ابن ابیطالب است سبحان الله آنکه شاهد نبوة سید انبیا صلعم و از امام
 معجز است حضرت و قرین ثانی قرآن باشد و او را چگونه تابع و بمقام رابع بگذارد ما زاننده عنده سوال مرکب اول فضل او علی
 است یا اکب سول و بر فضیلت اکب چه دلیل است جواب بدانکه مرکب سول اگر آدمی باشد تبه او زیاده از خرد و قاطرو
 اسپ و شتر نیباشد چه از خصائص مرکب نبوی میباشد که بر حیوانیکه سوار میشدند و اگر ضعیف بود و نوشته اگر چه میجو
 میشد و اگر کند میبودتند میشد و زهوار میشد و سبقت در رفتار بر همه انواع خود در وقت مقابله میکرد چنانچه اول سیر
 معجز مخصوصه آنحضرت ضبط کرده اند و اما آنسرور اکب برق و زلف و جالس بر بالاترین فلک بمقام قاب
 قوسین ادا و انی بود پس اکب آنحضرت اکب اکب فرف و عرش میباشد و مقامی ازین اعلی و فوق تر نیست لهذا
 در این خبر و اخبار دیگر وارد است که علی وقت سوار شدن در بر سر نبوت خاتم الانبیا میفرود که بقدر خور و بلند دیدم
 که قریب بود که من بسط فلک نمایم و از اینجا اعلام اسلام در اشعار عربی و فارسی ضبط کرده اند فیضی
 شعری امامی که در روز وفات پیغمبر و خلافت گذارد با تمام نشینند و زبانش با پیش بر دو شاخ حمد و زهرا نبوة مقدم نشینند *

انرشافعی دهلوی در اثنا عشری او مرد ۵ * یارب بالقدم التي اوطأتها

من قاب قوسین محل الاعظا	و معجزة القدم التي جعلت له	كفت الموبد بالرسالة سلماً
ثبت علی متن الصراط تكراً	قدمی وكن لي محسناً و مكرماً	ابن ابی الحدید المعتبری
وكسرت اصناماً طعنت حماها	بسم الوشیع اللدین حتی تكسرا	دقیق با سنی فارس احدث بهم
ملائك تباون الكنت المطهرا	بقارب خیر المرسلین و اشرفه	الانام و انزکی ناعل و ط الأذرا

حسن انبیا الثابتة الصیحة الشعری

قلی قل لعلی مدحاً	ذكر یحمدنا را موصداً	قلت لا اقدم فی مدح امره	خیر ثیل فر رسول حمیداً
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعدنا	وضع الله علی کتفی یداً	فاحس القلب ان قد برده
و علی واضح اقدمه	فی محل وضع الله یداً		

عبد الرحمن خالفه سعید بن ابی عمرو و آو عروه به فرواه عن عکرمه عن ابن عباس ترجمه اما انسا با سنا دخوا از
 ابو بریده یا از ابو زبیر مدنی از هانت عمیس آیه کرد که گفت ما من بوم در نکاح و زفاف فاطمه دخترت با نبی پس وقتیکه ما
 صبح کردیم حضرت رسول آمد در را کوبید و در را ام امین کشود و گفته شد که در زبان ام امین گرفتگی کلام بود پس پیغمبر
 فرمود ام امین بطلب برودم علی ام امین عرض کرد او یعنی علی برادرست او را دختر خودت بنکاح آوردی پیغمبر فرمود
 آری و زنان شنیدند او از نبوی را همه آنها ساکت شدند و فرمود تو هم ساکت باش من هم ساکت شدم در یک گوش
 پس علی آمد پیغمبر را کرد بر علی و آب وضو خود بر علی پاشید پس پیغمبر فرمود مرا فاطمه را بطلب نزد من پس آن فاطمه
 و بر خود چادری پوشیده بود بکثرت و کمال حیا پس پیغمبر بفاطمه فرمود تحقیق ترا نکاح کردم بدو شترین این است خودم
 پس عا کرد بر فاطمه و آب نیز بر او پاشید پس پیغمبر از خانه فاطمه بر آمد پس سیاهی شخصی او را در من مظهر دید پس فرمود کسیت
 این سیاهی اسما گفت من اسما ام پیغمبر فرمود نبت عمیس عرض کردم آری فرمود تو در زفاف نکاح فاطمه دختر پیغمبر
 بودی و آمدی برای تکریم و تعظیم او عرض کردم آری اما گفت پیغمبر اسما را عالی کرد پس آنی گفت که ابو عبد الرحمن
 مخالفت سعید بن عروه کرد پس آیه کرد این حدیث عروه را از ایوب از زکریا بن عباس حدیث است ابنا اسما

باز شعبان خبر فی زکریا بن عیسی قال حدثنا محمد بن صدقان قال حدثنا سهیل بن خالد العبد قال حدثنا محمد بن سواد

عز سواد عن سعید بن عروه عن ابی ایوب السجستانی عن عکرمه عن ابن عباس قال لما نزع رسول الله فاطمة

من علی کان فیما هکسر بر مشروط و مادة من ادم حشوا لیف و قرته فقال و بطحاء الرمل فبسطوا له

البیت و قال لعلی ذالیتها بما فلا تقر بها حتی ایتک فجاء رسول الله فدق الباب فخرجت الیه ام امین فقال

لنا تراخی قالت و کیف یكون اخوک و قدر وجهه ابتک قال فانه تراخی قال ترا قبل علی لباب تراخی سواد

فقال فرهدا فقالت ابنت عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکریمین ابنة رسول الله فایم فدی لها خیرک

ثم قال دخل سواد الله قال و کان الیهود یاخذون ابی وحده و الرجل من امراته اذا دخل بها قال فدعوا له

تور من ما و تغفل فیه و عود فیه ثودی علیا فرش من ذلك الماء علی وجهه و صدکا و ذرا عیبه ثم دعی فاطمه

فاقبلت فترقی فها حیاء من سواد الله ففعل بها مثل ذلك ثم قال لها یا ابنتی والله انی ما اريد ان تزوجک

الاخیر اهلی ثم قام فخرج مع ترجمه امام نسائی با سنا دخوا از عکرمه زابن عباس روایت کرده که او فرمود

وقتیکه پیغمبر نکاح فاطمه با علی کرد پس آنچه جنین بفاطمه پیغمبر داده بود یک سر برافتنه چون چارپای دینک

باشد که در بند برای خوابی بافتند و توشک ز چشم که درون او پر از ریزه پوست خراب بود بل زمین و

مشکیزه آب پس بن عباس فرمود که مردم آورند از میدان ریگ ریزه را پس آنرا در خانه حضرت امیر فرزند کردند
و بنی بر بعلی فرمود وقتیکه بردی نزد فاطمه پس نزد یکی او گیتی تا وقتیکه من برسم نزد تو پس بنی بر آمد و در را کوبید پس آمد
بر آمد و در را بکشید پس بنی بر فرمود که گماست بر در من علی قسم من عرض کرد که چگونه برادرت باشد و نکاح او دخترت
فاطمه را دادی و بنی بر فرمود تحقیق او برادر منست این عباس گفت که پس بنی بر روی بد آورد و سیاهی شخصی او دید فرمود که
کیست این عرض کرد که من اسما دختر عمیسم پس بنی بر روی با سمار آورد و فرمود تو آمدی بگریم و فاطمه دختر بنی بر اسما
عرض کرد آری پس برای اسما رو عارض کرد پس بنی بر داخل شد بدرون خانه علی و ابن عباس گفت که اکثر عاده و
دستور بود بود که مرد را بجاد و بته میگردند تا مقاربه و جماع کرده نمیتوانست وقتیکه بر زن داخل میشد پس عمل میفتاد و از جماع
ابن عباس میگویی پس حضرت رسول یک کاسه آب طلبانید پس آن آب مان مبارک خود انداخت و اسما و بر او خونند
شاید که سورتی مسودتین بر آن آب خوانده باشد پس علی را خواست از آن آب بر روی سینه و بازوی علی نیت
پاشید پس فاطمه را خواست و فاطمه آمد چادری سر پای پوشیده پایانش سلیغ نید بسبب جیاز بنی بر پس با هم باقی آب
از آن جام بر روی سورا و سینه دستهای او بطور ترشح پاشید پس با و فرمود که دختر من قسم سجده من از ده نکر که نکاح
تو بکنم مگر یا بهترین این است خودم پس بر خواست بنی بر و بر آمد تشریح محقق چند امر است اول رخصتگاری
شعین فرمود و عذر صغرا و کرد و در اخبار دیگر است که فرمود من منتظر روحی الهی هستم دیده شود از ده الهی بازنگار
او چه دبا که باشد تا خود خالق نکاح فاطمه با علی را فلک بر عرض است و وحی فرستاد که یا محمد من عقد نور با نور خود کردم
تو هم در دنیا میان شبر عقد آنها بنی بر پس بنی بر با خالق بقدر علی فاطمه او را آورد ثانی فاطمه نطفه طیبه بفضله الانبیا
سید زمان دنیا و عقبی و یکی از آل جهاد خلیفه تطهیر بالجماع میباشد پس نکاح مطهره معصومه یا غیر معصوم مطهر جایز و صحیح میباشد
غیر مطهره و لا معصوم کفو معصومه و مطهر میباشد لهذا خواستگاری هر کس از قرابه و صحابه را رو کرد و در فردوس و
در مودت از هم سلمه روایت کرده اند قالت لولم یخلق علیا کان لفاطمه کفو یعنی اگر علی در عرصه وجود موجود نمیبود و
خلق نمیشد هر آینه نبود برای فاطمه زیرا که کفوی بود و دنیا برای زوجیت او و در کتاب التفسیر در شرح مودت
فی القربی و الدلیل کثیره باین مسئله ثبت کردم این رساله گنجایش زیاده بر این ندارد ثالث خالق الملک الملوک است
در مهر فاطمه زهرا کل زمین را مقرر کرده چنانچه در فردوس و علی همدان در مودت القربی از ابن عباس
روایت کرده قال قال النبی یا علی زانله تعز و جک فاطمه و جعل صداقها الاهن من مثنی علیها مبعضا
لك مثنی حراما بنی بر فرمود ای علی خالق زوجیت تو فاطمه را آورد و مهرش کل زمین را کرد پس هر که زمین فدا کند سجایک

بمنقش تو باشد ز قارش بر زمین حرم است **تابع** و عایکه پیغمبر بعد از پیشین بر فاطمه خوانده اینست **قال اللهم زاهدنا**
و ذریتها من الشیطان الرجیم و بر حضرت امیر هم همین دعا کرد در **صواعق** این را از سجستان مع کیفیت عقد نکاح
خطبه آن نقل کرده نیز در **صواعق** روایت کرده ان جبریل جاء الی النبی فقال زالله ما یرک ان تزوج فاطمة
من علی فیسئ جماعتهم اصحابه فخطب خطبه هی الحمد لله المحمودین **عنه** الا الخطبة المشهورة ثم تزوج علیا و فی آخرها دعای
لهمما بقول **جمع** الله ثقلهما و طیب نسلهما و جعل نسلهما مفاویح الرحمة و معادن الحکمة و امن الامة فلما حضر علی
تسبیح صلعم و قال له امری بی ان تزوجک فاطمة علی رجع مثقال فضة امرضیت بذلك فقال علی قد رضیتها الی
عناطبا لعلی قال باریک الله لکما و باریک فیکما و اعزجد کما و اخرج منکما الطیب اکثر قال **النس** و الله
لقد اخرج الله منهما اکثر الطیب اخرج القزونی در **فصول الحمد** ما لکی ایضا عن کتاب الال
لابن خالویه و رواه ابو بکر البخاری فی کتاب المناقب عن بلال بن حمام قال طلع علینا رسول الله
ذات یوم متبسم کما حکا و وجهه مشرق کدائرة القمر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول الله
ما هذا التور قال بشارة امتی من ی فی اخی ابن عمی فان الله زوج علیا من فاطمة و امره رضوان **الجنان**
تقر شجرة طوی فحسنت دقا فایض صکاکا بعد محبتی اهل بیت و انشا الله ملائکت من افرد فی کل ملک
سواء فاذا استوت القیمة باهل تارث الملائکة فی الخلائق فلا یقی محبت اهل البیت الا دفعت الیه صکاکه
من التارح باخی و ابن عمی ابنتی فکالدقاب جال و نساء من امتی من الذاریه صلوات الله علیهم بر علیا سنت از
بلال بن حمام روایت کرده که ناگاه روزی پیغمبر با ظاهرش سجایه خندان و رؤس و دشمنان چون قرص
هردو ربود پس عبد الرحمن بن عوف بر فاطمه عرض کرد که ای پیغمبر این چه نور میباشد پیغمبر فرمود این بشارت
است که از جانب پروردگارم در بر آوردم و پیغمبرم و در ختم فاطمه آمد که بتحقق خالق بزوجهیت علی و او فاطمه زهرا
را و امر کر رضوان خزانة دار غنبتا پس حرکت داد و جنبانید و خست طوی را تا بار کرد بر قاتی و در آن براتی
مکتوب بعد مبعثان این بیت من میباشد و زیر آن درخت آفرید جماعت ملائکه را از نور و بهر ملک که کسی بر آرد
و او پس قیمت برایش و با اهل خود و ملائکه فحاصل نهاد در خلائق قیمت کرده بصریکه از مبعثان اهل بیت من یک
برتے نجات و آزادی از ناریدند پس باقی در محشر نیمانه هیچ کس از مبعثان این بیت مگر آنکه او نجات یابد از جهنم
و بجز بر او هم و پیغمبرم و در ختم فاطمه مردالی و زمانی از امت من نجات یافته اند از نار میشوند **شیخ عبد الدین**
عبد السلام شافعی با سند مشایخ خود روایت کرده در باره حدیث کبری و زهرا و آخرش اینست

فلما حلت خديجة بفاطمة كانت تحت ثيابها من بطنها و فوا نسها في وحدتها و كانت تلم ذلك عن رسول الله
 فدخل النبي يوما فسمع خديجة تحت فاطمة فقال لها يا خديجة لمن تحتين قال حدث الجنين الذي بطني
 فانه يحد ثني يونسى قال يا خديجة ابشرى فانها انثى وانما النسلة الطاهرة الميومة فان الله قد جعلها من نسلي
 و يجعل من نسلي خلفاء في رضى بعد انقضاء و حبه فما برج ذلك النور علو و اشعرت في الافاق تنمو حتى
 جاء الملك فقال يا محمد ان الله بعثني ان ازوج النور من النور فقال رسول الله ممن قال من فاطمه فان الله
 قدر و جها من فواق سمواته و قد شهد ملائكتها جبريل و ميكائيل و اسرافيل سبعين الفا من الكروبين
 و سبعين الفا من الملائكة الكرام الذين اذا سجدا حدهم سجدة لا يرفع راسه الى يوم القيمة فادعى الله اليهم
 ان ارفعوا اسرهم و اسلموا و اشهدوا و املاك على فاطمة فكان الخطاب جبريل و الشاهد ميكائيل و اسرافيل ثم امر
 الله تم بالحو العين ان يجضرن تحت الشجرة طوبى و اوحى الى الشجرة الطوبى ان انثرى ما فيك فنثرت ما فيها
 من جوز و لوز و سكر فالوز من اللوز الجوز من يا قوت و السكر من سكر الجنة فالتقط الحور العين فها
 عندهن الاطباق يتهاد به و يقبلن هذا من ثمار تزويج فاطمة بعلى فعند ذلك احضر النبي الصحابة و قال
 اشهدكم انى تزوجت فاطمة من على النحى **يعنى** حال انك حضرت خديجة و فتية حامله شد بفاطمة ليل و باما در خود حديث و
 كلام ميكرد در شك بر اموانسته او از تهاتر و از پيغمبر از ان مخفى ميكرد تا آنكه روز پيغمبر اين واقعه مطلع شد و فرمود اى خديجه با
 كه ام كلام ميكنى عرض كرد باين سچ كه در شكم مياشد و او با من حديث و موافقه ميكند پيغمبر فرمود تو بشاره با وجه و خمر
 نسل طاهر و ميون از نسل ناست و زود خالق النسل نيز ختر ظفا رخود از زمين خود بعد انقضاء روى خلق ميكند پس
 از ان اين نور در علوة تزايد و شعله او در افاق نمود ز يادى ميكرد تا آنكه ملكى من اللد آيد عرض كرد يا محمد من
 ملك محمود ام تحقيق خدا مر فرستاد كه تكلم در زمين كنيم نور از نور پيغمبر فرمود از كه بلك ملك عرض كرد فاطمه را بعلى
 چه تحقيق خالق نكاح على فاطمه ابالائى آسانها و آورد و شاه گدشت جبريل و ميكائيل و اسرافيل در ملكه نهادند هزار
 كرويين كه سادات ملائكة اند و هفتاد هزار ديگر كرويين كه همه آنها در سجود با قنينة اند و امر كرد آنها را كه سر بردارند
 و شاه پادشاه نكاح على با فاطمه زهرا و خطبه خوان جبريل و شاه پدين ميكائيل و اسرافيل بود پس امر كرد همه حور العين
 بهشته را كه زير درخت طوبى حاضر شوند و امر كرد طوبى را كه نثار و تصدق فاطمه كن جميع آنچه در تو آفريدم پس نثار كرد
 از جوز و لوز و شكر اما لوز از در و جوز از ياقوت و شكر خبت بود و همه از حور ايان برداشتند در اطباق گرفته
 به پيريك و يك ميفريند و ميگويند كه اين از نثار نكاح فاطمه زهرا است و در همان وقت پيغمبر اصحاب خود را حاضر و

بتوک باو گفتن یا راضی هستی تو ای علی یا اینکه تو زودن مرتبه مارون داری سوا اینکه بعدن پیغمبری نباشد البته دوست
 در تمام جمیع آنچه آفتاب بر و طلوع کند دیگر البته آنچه برای دور خیر فرمود که هر آینه میباید هم این را تیه سلام بگردید
 دوست اروز خدا و رسول و امیکشاید خدا این قلعه را بر دستهای او ورزنده لشکر بغیر فرار میباشد البته دوست بودین
 آنچه آفتاب بر و طلوع کند دیگر البته اگر میبودم و اما او بر دخترش و من اولاد هم از وی بودند مثل اولاد او دوست
 بودین ازینکه طلوع کند بر او آفتاب اعتراض معاویه بعد کافی است تو که این احادیث خود از پیغمبر
 شنیدی چرا مختلف از بیته و از شمولیته با و در خبکهای مخالفان او کردی و اگر من کشیدم مدته العمر غلامش میشدم اشکال
 چو در روایات سعد و قاصد نقیذ اختلاف الفاظ است در بعضی یادت و در بعضی کمی و در بعضی دیگر گوی صحت خیر را
 نقل کرده و حدیث صحیح مختلف الفاظ باین کثرت نباشد جواب بدانکه این لاله دار و کس عالم ذکر علی بهیچ
 فقرات منقول کرده و سعد هم از آنهمیده پس در مقامات مختلف این خبر خیر ایهان فقرات مختلفه بحسب مقتضای مطلب
 و وقت در بعضی زیادتی و در بعضی کمی نقل کرده این موجب تنقیض صحت حدیث راوی نمیشود و در این باب بگردانند
قال للنسائی ذکر اخبارها لما تفرق بریان فاطمه بنت محمد
صلى الله عليه وآله وسلم سيدة النساء اهل الجنة الامم
بنت عمران سلام الله عليهم ما ترجمه امام نسائی فرمود

اینجا بیان همان احادیث منقول است که فاطمه دختر نیک اختر سیده البشر محمد بن عبد الله سرور همه زنان آل
 بهشت است سوامریم دختر عمران حدیث ابنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الله بن وهاب قال حدثنا

محمد بن عمر بن ابی سلمة عن عائشة قال مرض رسول الله ۴ فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله فاسأها
 فبكت ثم اکت عليه فاسأها فضحكت فلما تقى رسول الله ۴ سألها فقالت لما اکتبت عليه ولا اخبرك نه سبب من

وجعه فبکیت ثم اکتبت عليه اخبرنا خیرنا انی سریع به لحووا وانی سیدة النساء اهل الجنة الامم بعیرت عمران
 فرغت براسی فضحکت ترجمه امام نسائی از عایشه روایت کرده که حضرت رسول مرخص شد پس

فاطمه آمده بر پیغمبر سر خود را فرود آورد پس فاطمه اسرا چیزی فرمود پس فاطمه گریست پس باز فاطمه سر خود فرود
 آورد باز سری بفاطمه گفت پس فاطمه خندید و هرگاه پیغمبر وفات یافت عایشه میگوید من از فاطمه پرسیدم

پس فاطمه گفت که اول که من سر فرودم پس آنحضرت خبر داد مرا که آنحضرت زود در میان مرض میمیرد لذا
 گریتم پس بار دوم که سر فرودم خبر داد مرا که تحقیق من زود تر با آنحضرت محقق میشوم و تحقیق من سرود

مطاع زمان اهل حنت میباشم سولے مریم دختر عمران پس سر خود را بلند کردم و خندیدم **حدیث** اخبرنا هلا

بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هشام بن سالم عن ابي بصير عن ابي عبد الله بن وهب بن

ام سلمة اخبرته ان رسول الله ادعى فاطمة فاجابها فبكت ثم جذبها فضضكت فقالت ام سلمة فلما توفى رسول الله

سئلها عن بكائها وضحكها فقالت اخبرني رسول الله ان يموت فبكت ثم اخبرني اني سيدة نساء اهل الجنة

بعد مریم بنت عمران فضضکت توجهه امام نسائی باسناد دیگر از عبد الله بن وهب ایتیه کرده که او را خبر داد و هم

که تحقیق حضرت رسول طلبیه فاطمه ایس ازی باو گفت در گوشل و پس فاطمه گریست و بعد آن بطرف خود باز او

کشید و با چیزی بطور مخفی گفت پس فاطمه خندید پس ام سلمه گفت هرگاه پیغمبر وفات یافت من سوال کردم فاطمه

اگر چه خنده آن روز پس فاطمه گفت مرتباً اولی مرا خبر داد پیغمبر که آنحضرت میمیرد لهذا گریستم پس خبر داد

مرا که تحقیق من سیده زمان اهل حنتم بعد مریم دختر عمران **حدیث** حدثنا اسحاق بن ابراهیم قال سألنا

جریر بن زید بن نریاد عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد قال قال رسول الله الحسن والحسين

سيدا شباب اهل الجنة وفاطمة سيدة نساء اهل الجنة الاما كان من فضل مریم بنت عمران **توجه**

امام نسائی باسناد خود از ابو سعید روایت کرده که حضرت رسول فرمود که حسن حسین دو سرور جوانان اهل حنت

اند و فاطمه هم سیده و سرور زنان اهل حنت است سوای آنکه فضیلتیکه مریم دختر عمران دارد **حدیث**

قال ابان بن منصور الطوسي قال حدثنا ابو بكر النهدي عن محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد

بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابي هريرة قال ابطاء علينا رسول الله يوم ما صدرنا اليها رقلما كان

العشاء قال له فاطمة يا رسول الله قد شوقطينا لم نتركنا قال ان ملكا من السماء لم يكن راني فاستاذن الله تبارك

و تعالی زیارتی فاجری و بشیران فاطمة ابنتی سیدة نساء امتی وان حسنا و حسینا سیدا شباب اهل الجنة **توجه**

امام نسائی باسناد خود از ابو هریره روایت کرده که درنگ تاخیر کرد و در بر آمدن بر حضرت سول یک روز

تا صدر نماز پیش قیامه آنروز عشا شد بعضی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله بر ما شاق گذشت روزی که چرا ما را

این روز ترک کردی و بر نیامدی پیغمبر فرمود تحقیق ملک از آسمان مراندیده بود پس اوذن گرفته از خدا

در این صبح در زیارة من آمد و خبر و بشاره داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سیده زمان است من است حسین **توجه**

جوانان اهل حنت **حدیث** ابان بن احمد بن عثمان قال حدثنا الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا بن

زاد عن الشعبي عن مسروق عن عائشة قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية رسول الله فقال مرحبا

یا بنتی تم اجلسها عن عینیہ او عن شمالیہ تم امر الیہا حدیثا فبکت فقلت لها استصحبک رسول اللہ صجدتہ و تکبیرتہ
ثم امر الیہا حدیثا فضحکت فقلت ما رايت مثل الیوم فرحاً اقرب من حزن و سئلتها عما قال فقالت ما كنت
لافتی ستر رسول اللہ حتی اذا قبض سئلتها فقالت انزل الی الاولی فقال ان جبرئیل کان یأمر ضنی بالقرآن کل سنة
مرة و انه قد عارضنی به العام مرتین و ما ارا فی الا و قد حضر اجلی و انک اول اهل بیتی لحاقاً و نعم السلف انک
قالت فبکیت لذلک ثم قال اما تر ضنی تکون سیدة نساء هذه الامة ترجیہ امام نسانی یا سنا و خود از عایشه
روایت کرد کہ او گفت آمد فاطمه زینبیمیز گویا رفتار او رفتار حضرت رسول بود پس پیغمبر فرمود مر جبا یعنی فراخی و بدتر
من پس او را نشاند بطرف رست یا چپ خود پس منحنی گفت فاطمه سخنی و فاطمه گریست پس آنحضرت باز
باو منحنی سخن از می بگوشش گفت پس خنده کرد پس عایشه میگوید من گفتم ندیدم مثل او در روزی که خوشی و غم
تر زود از غم باشد یا بعکس یعنی بعد خوشی غمش نزویک تر حاصل شده باشد و عایشه میگوید کہ من سوال کردم فاطمه
را از سبب گریه و از خنده یعنی پیغمبر توجه فرمود کہ یک سخن دفعه خندیدی و سخن دیگر دفعه گریستی پس فاطمه جواب
عایشه فرمود کہ من نستم کہ افشا کنیم را از پیغمبر اما آنکه پیغمبر مقبوض گردید و از دنیا رفت من بفاطمه باز از آن ستر
پریدم پس فاطمه فرمود کہ آنحضرت ستری کہ بمن گفته بود اول مرتب پس و این بود کہ فرمود تحقیق جبرئیل عارض
می ساخت و دوره میداد مرا بقرآن هر سال یک مرتبه و او سال عارض ساخت مرا بقرآن دو مرتبه و من نمی بینم
گر آنکه اجلم حاضر و قریب میباشد و امی فاطمه تو اول از سبب اهل بیت من ملحق خواهی شد من و من بهتر پیش فترت
تو میباشد پس بر این سخن من گریستم پس سخن دوم این بود کہ بمن فرمود ای فاطمه آیا تو راضی هستی استفهام
تقریری است یعنی راضی باش تو کہ سببہ زنان این است یا سببہ زنان مومنین روئیا و آخرتی لهذا من خندیدم
حدیث ابی ایمنه بن محمد بن معمر الجعفی قال حدثنا ابو داود قال حدثنا ابو عوانه عن فراس عن الشعبي
عن مسروق قال اخبرتنی عائشة قالت کنا عند رسول الله جميعا ما یفادرننا واحدة فحاجت فاطمة لفتی
ولا والله ان تخلفی مشیتها من مشیة رسول الله حتی اتهمت لیه فقال لها مر جبا یا بنتی فاقعد ما عن عینیہ او
عن یسارہ ثم سارها بفتی فضحکت فلما قام رسول الله صقلت لها ما خصک رسول الله من عیننا بالشرار و
تکبیرنا خبرینی ما قال لك قالت ما كنت لافتی رسول الله بسره فلما توفانی قلت لها اسئلك بالذی علیک
من الحق ما سارک به رسول الله فقالت اما الان فنعم سارنی لمره الاولى فقال بان جبرئیل کان یأمر بالقرآن
کل عام مرة و انما عارضنی به العام مرتین و لا ارا فی الا و اجلی قد قرب فافتی الله و اصبر فبکیت ثم قال لیا فاطمة

اما زهرا بنان تلو سیدة نساء و هیمة و سیدة نساء العالمین فضیلت ترجمه امام نسائی با سناد دیگر از
 مسروق روایت کرده که مراد خبر او عایشه و گفت او که ما همه زنان زود پیغمبر جمع بودیم و پیغمبر کی از ما زنان پیغمبر فاج
 باقی نمانده بودیم پس فاطمه آمد رفتا رو روش فاطمه سجد اش به دش رو تارنی بود تا آنکه منتهی شد و رسید زود پیغمبر
 پس پیغمبر با و فرمود و حبا و فراخی خوشنودی بد خرم باد پس او را نشانید بطرف رخت خود یا چپ پس پیغمبر
 او را رازی مخفی گفت پس فاطمه گریست گریستن سخت بسیار پس ازین بار دیگر سر آخری گفت که فاطمه خندید
 پس وقتیکه پیغمبر بر فاست از زود ما ازواج من بفاطمه گفتیم که پیغمبر ترا پیغمبر تخصیص داد از میان همه ازواج با سراسر
 مخصوص پس تو ایستی خیره مر با پیغمبر برت تپوشه پس فاطمه گفت من نسیم که افشا و اظهار سازم راز و سر شو
 را پس عیبه گفت قتی که پیغمبر فاطمه را یافت فاطمه من ال نسیم ترا پیغمبر برت تو است حق من چه سر گفته بود تو پیغمبر پس
 فاطمه فرمود این وقت که میگویم سر کی من گفته بود اما مر تب اولی فرمود که تحقیق جبرئیل عارض میا خت مرا تهر آن
 در هر سال یک مرتبه امسال عارض ساخت مراد و دفعه دوره قرآن داد و مروی منیم باین طرا آنکه علم تحقیق
 نزدیک شده پس فاطمه از سر کنی پیغمبر پیشه باشی و سبکی بر مسابک پس بر همین گریتم و بار دوم فرمود
 ای فاطمه تو رضی باشی باینکه تو سر و از زنان این امرت یا سر در زنان کل عالمی دنیا و کل زنان جهان هستی تشریح
 مقام مقتضی چند مرتبه اول ثابت شد که روش گفتار فاطمه شا به رفتار و گفتار سیدانیا بود قافی جناب فاطمه
 مختص با سراسر پیغمبر بود که ازواج بان قابل نبودند عایشه ملکنس سیده مکر شد که مر اظهار کن پس ازینجا ابلیت سنی
 اعرف بان فی البیت معروف است پس با سراسر اید آل سول اقف بودند ازواج بان هملا واقف نبودند و چنین
 اسرار و در بالاتر از آن و جات را دخلی نمیشد ثالث کما ان یانت سیده در اینجا ثابت شد که عایشه زوجه پیغمبر بود چه آنکه
 کرده سیده با و فاش از زمانگی نبود پیغمبر حقیقه خود بفاطمه ادباز فاطمه فرمود بخلاف عایشه خصمه چه بانا پیغمبر را ز گفته بود
 مع الهی از افشا آنها افشا کردند و شا به بر آن قرآن و اذا سألوا بعضی منهن عن بعضی منکم فقلن انما نعلم ما نعلم و انما نوحی الینا
 از همه اهل بیت من بمن اول ملحق میشوی در اینجا سبب اثبات که احدها فاطمه از اهل بیت خاص آنحضرت است
 ثانیها اول تو خواهی مرد ثالثها من نعم السلف برک تو ام و بمن میری پس قطعی گردید نجات فاطمه و وصول
 او زود پیغمبر در عالم برزخ خامس فاطمه سید محمد و مر زنان مومنین میباشد پس سیاده او دلیل است بر
 و افضلیت فاطمه از زنان دنیا و حقیقی کلا چنانچه در اکثر صحاح اهل اسلام روایت ماکملت من النساء کلا
 اربع اسیه بنت مزاحم و مریر بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد یعنی کامل تمام در شریعت

ولو ازم بشریت از بدایة دنیا الی صین نشد مگر خاص چهار زن که اکمل و اتم از همه زنان نبوتند یکی زوجه
 فرعون نامش آسیه دختر فرعون قبطی دوم مریم مادر عیسی دختر عمران استثنای سوم خدیجه دختر خویلد و سوس که زوجه
 سید عالم چهارم فاطمه دختر محمد سید الانبیا از زوجه علی مادر حسین میباشد و در باب هر که از صحاح احادیث
 قاصده عامه است و فاطمه افضلین یعنی دختر مفضل اکمل و اتم و فضل زین سزه زن و آن سه افضل اکمل از همه
 زنان عالمیان میباشد و این دلیل سمعی باشد اما عقلی پس بدانکه فاطمه نطفه سید الخلائق و اول ممل جهانها
 میباشد زیرا که نطفه اول لب بتاریخ بدن حیوانی میباشد پس آنچه اصل لب لها بیروح و بدن لطیف اشرف و افضل
 کل خلایق باشد بالضرورة او هم اعلی و اشرف و اتم و اکمل و افضل از کل خلایق میباشد پس فاطمه اتم و اول افضل همه
 خلایق میباشد مگر آنچه بدیل برآمده و آن مران انبیا از زنان اکمل میباشد فقط اشکال در بعضی احادیث آمده الامیر
 بنت عمران و بعضی سیده النساء زهرا و بعضی سیده نساء العالمین و بعضی جمع عالمین بخوال لغت لام فاده
 استغراق کل افراد میکند چنانچه متفق علیه سخا و این وضع است پس بین این صحاح اخبار مناقاة است جمع آنها یا
 تسک بعضی و ن البعض آنها چگونگی جایز باشد بل بان ترجیح بلامرجح هم لازم نمی آید و آن باطل است چنانچه مناقاة
 و تسک بعضی و ن البعض قدحی و تمحی لازم نمی آید چه جمع و تطبیق در بین احادیث جایز و ممکن است و آن اینست
 که الامیر بنت عمران اگر این استثنای صحیح و اثبات شود پس این حدیث در بدایت حال فاطمه و حمل بیت نساء هذه
 الامة و نساء المؤمنین در وسط حال فاطمه و نساء العالمین در آخر زنان نبوی فرموده چنانچه از خود احادیث متن
 و غیر این وضع است که فاطمه در مرض الموت لفظ سیده نساء العالمین فرموده پس اشکال عاید نمیشود چنانچه سبانه
 اشکال در کتاب الله صریحست فعل تم و مریم و اصطفا علی نساء العالمین و در اکثر صحاح متفق علیه الا انه در کتاب
 نیز سیده نساء العالمین و سیده نساء الدنیا و الاخرة آمده پس زین حال مشکله این دو زن اول عالمیان
 میباشد زیرا که بدخوال لغت و لام بر عالمین در هر دو جا احاطه جمیع افراد زنان همه عالمیان است و تفصیل فاطمه
 بر مریم مع ذلک و استثنای لام بر ترجیح بلامرجح میباشد جواب بعضی مخالفین بر اینست بتسویه هر دو بلا
 تفاضل در بین آنها قایلند جواب ثانی مذکور محققین است که فاطمه افضل اکمل از مریم است بچند وجه
 اول مریم را مادری چون خدیجه صدیقه و پدیری چون سید انبیا و خلایق نمیشد پس خبر اصلی سیده خلایق بالضرورة
 افضل است پس فاطمه افضل اکمل میباشد ثانی مریم را شوهری چون علی نبود پس فاطمه افضل عالمین شرافت هم افضل
 از مریم میباشد ثالث اگر مریم با یک پدر چون عیسی نبی است پس فاطمه او دو پدر افضل مثل عیسی است و تسک